

نمایش کوتاه مذهبی

بهشت

صحنه : ۲ مرد اعرابی در حال حرف زدن که نور صحنه زیاد می شود اوّلی می گوید:

اوّلی : تو را اینگونه پریشان ندیده بودم ... امشب چه خبر است

دوّمی : پس از سالها نوکری ارباب خانه امام حسین (ع) پاداش خود را گرفتم ... آن هم چه پاداشی

اوّلی : خوب اینکه خبری مسرت بخش و پر بهجتی است و غم اندوه ندارد ...

دوّمی : چرا دارد ... کاش این خواب را ندیده بودم ...

اوّلی : خواب دیدی ... کی کجا ؟

دوّمی : وسط روضه ابی عبدا... دقایقی پیش ...

اوّلی : وسط روضه خوابت برده بود ؟

دوّمی : آری ... خیلی از روضه متأثر شده و بشدت ناله می کردم ... قدری که آرام شدم ... بی حالی

مرا گرفت و مرا خواب ربود و خوابی دیدم که ای کاش نمی دیدم ...

اوّلی : خواب تو که همراه پاداش و خبرشادی بخش برده آنطور که می گویی

دوّمی : آری ولی خیلی عجیب بود ...

اوّلی : خوب اگر برایت مقدور است برایم بگو خیلی کنجکاو شده ام

دوّمی : کمی طولانی است

اوّلی : خلاصه و به حد مقدورات خود بگو که خسته عزاداری هستی و پریشان

دوّمی : در خواب خود را میان باغستانی دیدم پر درخت که مرغان خوش الحال و خوش صدا بر

شاخه ای آن نغمه های جانسوز و جانگذار می خواندند ... که برخون و اندوه من افزود ... صدای

گریه بلندی می شنیدم ... که قلب مجروحم را پاره پاره کرد ... باخود گفتم کاش می دانستم این صدای گریه زنانه از آن کیست ؟ و برچه مصیبتی اینطور نالان است

اولی : خیر است انشا ... خوب بگو که واقعاً خواب عجیبی بوده است

دومی : پس درمیان آن باغ روانه گردیدم ناگاه به نهر آبی رسیدم و برسر آن نهر آب زنی را دیدم که مانند او ندیده ام بود

اولی : مگر چگونه بود ... لا بد ملائک الهی بوده است

دومی : نور چهره اش مانند آفتاب و در دلتان او جامه ای پاره پاره و خون آلود که آنها را می شست و به خون جامه ها را با نظر حسرت می نگریست و گریه می کرد ... با آواز بلند گریه می کرد... از آن جامه بوی خوش مشک و عنبر به مشام می رسید.

اولی : ندانستی چرا اینگونه بلند آواز گریه می داد ...

دومی : گوش کن ... آن زن در وقت گریستن و شستن جامه می گفت ... حالت گریه دومی یا ابتاه یا رسول الله آیا نمی بینی امت تو در حق ما چه کردند ... حق مرا غضب نمودند و از خانه بیرونم آوردند درب را به پهلویم زدند و فرزندم را کشتند و میراثم را اخذ کردند ... به قدر اکتفا نکردند هیزم جمع کرده و اطراف خانه ام را آتش کردند تا مرا به اولادم بسوزانند ...

اوای : حالت گریه وای خدای من ای وای ...

دومی : آن مخدره می فرمود چون دیدم اصرار دارند درب خانه آتش زنند - درب را به رویشان گشودم و در پشت درب مستور شدم ... مرا بین درب و دیوار چنان فشردند که نزدیک بود روح از بدنم خارج شود ... طفلی که در بدن داشتم را سقط کردند ...

اولی : یا زهرا آن زن مادرمان زهرای بتول بوده وابتا ... واعلیا ...

دومی : می فرمود به این اکتفا نکردند دستان پسر عمم علی (ع) آن کسی که حبیب پیامبر خدا بود را بسته و سپس او را گرفته و سوی مسجد کشیدند ...

اولی : درحالیکه اگر علی شمشیر می کشیدند تمام آنها را می کشت .

دوّمی : آری آن حضرت به این موضوع اشاره کردند که اگر نبود وصیت پیامبر خدا ... علی (ع) همه ایشان را از ام بیشتر می گذارنیم .

و آن حضرت گریه می کردند و می گفتند مرا احترام نکردند و مراعات – به من دشنام دادند ، بین درب و دیوار استخوانهایم را شکستند ... بر من تازیانه زدند ... که اینک اثر تازیانه در بدنم باقی است تا روز حساب و ملاقات پرودگار روز قیامت

اوّلی : وا مصیبتاً و امصیبتاً بر سر صورت می زنند

از فرزندان حسن و حسین علیه السلام هم گفتند

دوّمی : آری زهرای بتول با شدت گریه می فرمودند حسن و حسین کودکان من وقتی که علی (ع) را دست بسته می بردند پشت سر پدر عالی مقدار خود گریه کنان می دویدند و با استغاثه به آن نامردمان که ای جماعت بی حمیت پدر ما را نبرید و او را به حال خود واگذارید ... پدرمان را کجا می برید ...

یا جداه پدر ما را بردند و مادرمان را کتک زدند و دشنام دادند...

اوّلی : آخر چطور مردم با خاندان رسول خدا ... دختر رسول خدا چنین کردند ... واقعاً تشخیص حق و باطل اینقدر سخت بود.

دوّمی : در آینده مردمان وسایلی بالای پشت بام خود گذاشته و خلاف دستور رسول خدا به عیش و خوش گذرانی خواهند پرداخت و با عزت و افتخار که کمر قرآن و رسول خدا را می شکنیم و از آن لذت می برند ... آیا مردم واقعاً نمی دانند عیش و نوش و می گساری و لجن پراکنی عاقبت ندارد و مردم در زمان ما نیز همچون آیندگان تشخیص حق و باطل را نخواهند داد !؟

اوّلی : می خواهی از شهوت پرستی و دنیا پرستی بگویی ... و دیگر چه اتفاقی افتاد خواب تو چنان سنگین و جانسوز است که تاب و توان مرا برید دیگر تحمل ندارم .

دوّمی : خیر النساء اشاره ای به کربلا داشتند و مدام گریه به آواز بلند سرداده و می فرمودند بر فرزند حسین خروج کرده والاه بستند و او را با اولاد و انصار کشتند و سینه او را لب تشنه با سم

اسبان کوبیدند و اعضای او را لب تشنه با سم اسبان کوبیدند و اعضای او را از یکدیگر جدا کردند ... عیال او را اسیر و اموالش را تقسیم کرد - و دختران و زنان را به شتر برهنه سوار کردند.

اولی : آن جامه خون آلود در دستان خیر النساء چه می کرد ؟

دومی : آن جامه خون آلود که بوی مشک و عنبر می داد از آن عزیز زهرا حسین بود ... آن حضرت خطاب به حسین اش می گفت چرا نام خود را برای آنها ذکر نکردی چرا نگفتی که فرزند پیامبر خدا و او جدّ تو است ... که در آن صورت جرأت کشتن تو را نداشتند

اولی : چرا درمقاتل آمده که حسین ابن علی (ع) به آنها گفتند که جدّ من مصطفی است و علی و زهرا پدر و مادر و جدّه ما حضرت خدیجه و حسن برادرم ... اما ایشان نپذیرفتند مقام مرا رعایت نکردند ... آب را بر من بستند پس از آن مرا لب تشنه کشتند

دختران مرا برهنه نمودند و بر شتران بی کجاوه و سوار کردند

دومی : ناگهان جمعی از زنان را در آن باغستان دیدم که جامه ای پاره و سر برهنه ... عرض کردم ای خاندان من این زنان کیانند فرمود ... زینب - کلثوم - رباب و سکینه و رقیه

اولی : دیگر نگو دیگر نگو که طاقت ندارم

دومی : اما خبر بهشت را آن مخدره به من دادند ...

اولی : زود بگو تمام کن ... که تمام بدنم در حال لرزیدن است.

دومی : پرسیدم پدرم مرثیه خوان شما بوده و همین طور حسین تو پس مردن با او چه رفتاری می شد.

آن مخدره فرمودند نه قصر او محاذی قصر ما می باشد عنوان کردم برای کسی که بر شما و فرزندان شما گریه کند چیست ... مثلاً کسی که اقامه عزا می کند یا کسی را آب می دهد ... و بر دشمنان شما لعن می فرستند فرمود جزای ایشان بهشت است ... قسم به حق پدرم و حق شوهرم و حق دوفرزندم و شهادت آنها که من داخل بهشت نمیشوم مادام که یک نفر از خانواده آنها مانده باشد و داخل بهشت نشده باشد.

اوّلی : یعنی حتی فرزندان کسی که روضه و اقامه عزا می کند سزاوار بهشت خواهد شد ... خدا
خیرت بدهد ... کمی بد حال می روم ... مرا حلال کن

دوّمی : گفتم که کاش این خواب را نمی دیدم ... چه مصیبتی بر خاندان پیامبر خدا رفته ... دارم
سکته می کنم ...

اوّلی : صبور باش این خواب لطف الهی بوده و روزی تو شکرگزار باش.

مداحی حضرت زهرا (س) پخش می شود.

والسلام